

هخامنشیان

آملی کورت

ترجمه مر تضى ثاقب فر



این کتاب ترجمه‌ای است از:

"The Achaemenid Empire", 13th chap.

of: *The Ancient Near East*

Amélie Kuhrt

Routledge, London, 1995

Kuhrt, Amélie	کورت، آملی، ۱۹۴۴ -
هخامنشیان / آملی کورت: ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.	
ISBN: 978-964-311-177-9	۱۶۰ ص.
	فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
	کتاب حاضر ترجمه فصل سیزدهم کتاب "The Ancient Near East" تحت عنوان "The Achaemenid Empire" است.
	کتابنامه: ص. ۱۳۷ - ۱۵۱.
	۱. ایران - تاریخ - هخامنشیان، ۵۵۸-۳۳۰ ق. م. الف. ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۲۱ -
	مترجم. ب. عنوان.
	۹۳۳ ک/۲۱۹ DSR
	۹۵۵/۰۱۴
۳۷۵-۷۸ م	کتابخانه ملی ایران

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارم‌ری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

آملی کورت

هخامنشیان

مرتضی ثاقب‌فر

چاپ هفتم

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۹۱

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شاپک: ۹ - ۱۷۷ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978-964-311-177-9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۵	یادداشت مترجم
۱۴	اختصارات
۱۵	امپراتوری هخامنشی (حدود ۵۵۰-۳۳۰ ق.م)
۱۶	الف) منابع
۲۶	ب) پارسیان و مادها
۳۵	ج) تشکیل امپراتوری (کوروش بزرگ)
۴۷	فتح مصر
۵۲	بحران در امپراتوری
۵۸	د) تاریخ هخامنشی و مشکلات آن
۵۹	سلطنت داریوش یکم
۶۶	جبهه غربی، ۴۸۶ - ۴۳۱ ق.م
۷۰	داریوش دوم و اردشیر دوم
۷۴	اردشیر سوم و فتح مجدد مصر
۷۶	سقوط شاهنشاهی ایران
۷۸	ه) ساختار امپراتوری هخامنشی

۷۹ جایگاه پادشاهی در باورهای ایرانیان
۹۲ آیین‌های پادشاهی
۱۰۱ شاه، دربار و اشراف پارس
۱۰۸ ساتراپی‌ها و رعایا (ایالات و کنترل مرکزی)
۱۱۵ جاده‌ها
۱۱۸ زمین، کار و نیروی انسانی
۱۲۴ حکومت ایران، خودمختاری محلی و سنت‌های محلی
۱۳۷ فهرست منابع و مآخذ
۱۵۳ نمایه

یادداشت مترجم

دفتری را که پیش رو دارید ترجمه‌ای است از فصل آخر کتاب دو جلدی خانم آملی کورت^۱ به نام تاریخ خاورمیانه باستان از انتشارات معروف راتلیج^۲ انگلستان که چاپ نخست آن در ۱۹۹۵م انتشار یافته است. این کتاب ارزشمند به بررسی تاریخ سراسر خاورمیانه یا خاور نزدیک باستان، از بین‌النهرین و مصر گرفته تا فنیقیه و ایران، از حدود هزاره سوم تا ۳۳۰ قبل از میلاد، یعنی حمله اسکندر مقدونی به امپراتوری هخامنشی می‌پردازد. مؤلف در کار خود از آخرین و جدیدترین پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی بهره می‌جوید، چنان‌که اگر خواننده به مآخذ ذکر شده در متن (در داخل کمان) توجه کند درمی‌یابد که بیش تر منابع او پژوهش‌های متعلق به دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هستند.

به پیشنهاد ناشر محترم فعلاً ترجمه بخش مربوط به هخامنشیان را در اختیار خواننده گرامی قرار می‌دهم و امیدوارم اگر عمری باقی بود

1. Amélie Kuhrt

2. Routledge

تمام کتاب ترجمه شود و در اختیار خوانندگان علاقه‌مند و به‌ویژه پژوهندگان تمدن و دانشجویان تاریخ قرار گیرد تا افزون بر استفاده درسی، امکانی برای مقایسه تمدن‌ها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و به‌ویژه فرهنگی آن‌ها برای پژوهندگان فراهم آید.

در این یادداشت لازم می‌بینم نکات چندی را در مورد اهمیت مباحث مطرح شده در این فصل یادآور شوم:

۱. نویسنده به درستی به قضاوت منابع باستانی یونانی در مورد شاهنشاهی هخامنشی خرده می‌گیرد و قضاوت‌های ایشان را بازتاب خود جامعه یونان می‌داند و می‌نویسد: «ثروت و قدرت پادشاهان ایران نویسندگان یونان را مسحور ساخته بود و آنان در واکنش به این عظمت و جلال به نقل داستان‌هایی از دسیسه‌های درباری و انحطاط اخلاقی ناشی از نازپروردگی و رفاه و تجمل‌بی‌پایان می‌پرداختند. این داستان‌ها که شاهان ایران را به صورت شخصیت‌هایی ضعیف و اسیر چنگ توطئه‌های زنان قدرتمند و خواجگان شرور ترسیم کرده‌اند، در واقع روایت و بازتابی از هنجارهای اجتماعی و سیاسی خود یونان هستند که در ذهن ما اروپاییان رسوخ کرده است... ولی ما در هنگام مطالعه تاریخ شاهنشاهی ایران باید این حقیقت را در نظر بگیریم که برداشت عامیانه و فراگیری که در مورد نظام سیاسی این شاهنشاهی در ذهنمان شکل گرفته است، از اساس ناقص و مبنی بر خطاست» (ص ۱۸). و سپس می‌افزاید: «مورخان یونانی... بیگانه و دشمن ایرانیان محسوب می‌شده‌اند؛ بنابر این، تصویری که ارائه می‌دهند تحریف شده و ناقص و نادرست است» (ص ۲۵).

همچنین بر قضاوت هرودوت در مورد سیاست کمبوجیه در مصر که او را مستبدی ظالم معرفی می‌کند خط بطلان می‌کشد و بر اسنادی که از خود مصریان آن روزگار باقی مانده است تأکید می‌ورزد که نه تنها وی را شاهی ستمگر معرفی نمی‌کنند بلکه حامی بزرگان و نیز خدایان مصری می‌دانند که سیاستی کمابیش مشابه سیاست کوروش در بابل داشته است. (ص ۵۱)

وی می‌نویسد: «[این سند نشان می‌دهد که] سیاست کمبوجیه در مصر عیناً پیرو سیاست کوروش در بابل بوده است؛ تحکیم پیوندها با نخبگان محلی، ابقای ایشان در مقام‌های بالا (گرچه نه از لحاظ سیاسی نیرومند)، بهره‌برداری از آشنایی ایشان با شرایط محلی برای پذیراندن خود تا سرحد امکان به عنوان فرمانروایی نیک، و ایفای نقش شاه مصر به شکلی مناسب و همان‌طور که همیشه از او انتظار می‌رفت، یعنی خدایان را گرامی بدارد... تقدس معابد را حفظ کند و عناوین و نام‌های تشریفاتی مصری را بپذیرد» (ص ۵۱). و در پایان می‌افزاید: «نمی‌توانیم مدارک مصری مربوط به آن دوران را انکار کنیم که نشان می‌دهند کمبوجیه ماهرانه از اعتقادات محلی بهره‌گرفت و تا سرحد امکان خود را در قالب یک فرعون مشروع مصری درآورد» (ص ۵۲).

۲. اشاره به مدارای شاهان ایران به‌ویژه کوروش و کمبوجیه با دشمنان خود: چنان که کوروش، آستیاگ پادشاه ماد را نمی‌کشد و او را فقط تحت نظر به پارس می‌فرستد، کروزوس شاه لیدی را مشاور افتخاری خود می‌کند، نبونید شاه بابل را به ایران می‌آورد و ملکی در کرمان به او می‌سپارد که به زندگی خود ادامه دهد، یا کمبوجیه که به

اسارت فرعون مصر بسنده می‌کند.

۳. رد بزدلی و بی‌سیاستی داریوش سوم در مقابل اسکندر مقدونی (ص ۷۷) و تأکید بر استحکام شاهنشاهی هخامنشی در زمان وی. می‌نویسد: «داریوش سوم چه بسا به ناحق شهرت بدی پیدا کرده است... تحلیل موشکافانه لشکرکشی اسکندر نشان می‌دهد که داریوش استراتژی کاملاً منطقی و خوب طراحی شده‌ای را در پیش گرفته، تا جایی که مقدر بوده توان خود را به هدر نداده و ذخیره کرده بوده است. او کوشید تا پشت جبهه اسکندر را ناآرام سازد و شورش‌هایی برانگیزد. پیروزی نهایی اسکندر به هیچ وجه آسان به دست نیامد... و [او] مجبور شد... به نبردهای سنگینی تن در دهد» (ص ۷۷-۸). و سپس در پایان می‌افزاید: «مشکلاتی که اسکندر طی دوازده سال نبرد مداوم با آنها مواجه شد گواه آن هستند که تا چه اندازه قلمرو شاهنشاهی هخامنشی از استحکام برخوردار بوده است... بنابراین، یکی از پرسش‌های بزرگ تاریخی که هنوز حل نشده این است که اسکندر چگونه و چرا توانست ایرانیان را شکست دهد» (ص ۷۸).

۴. بخش «جایگاه پادشاهی در باورهای ایرانیان» از مهم‌ترین بخش‌های این دفتر است و بر نکات زیر تأکید می‌کند:

الف) نظام سیاسی ایران نظامی ایزدی و برخوردار از پشتیبانی خداوند بوده است و این بارها در همه نوشته‌ها و سنگنبشته‌ها تکرار می‌شود. در شاهنامه فردوسی نیز چنین است، و حتی شاهان پیشدادی و کیانی پیوسته بر حمایت خداوند از خود تأکید می‌ورزند. راه راست یعنی فرمانبرداری از شاه و اهورامزدا. می‌نویسد: «شاه

ایران در کانون نظام شاهنشاهی قرار داشت. خدای بزرگ، اهورامزدا او را برای سلطنت بر سرزمین‌ها و اقوام گوناگون در روی زمین برگماشته و به ایران برتری بخشیده بود؛ هیچ شاهی در ایران بدون این حمایت الهی فرمان نمی‌راند. شاه آفریده اهورامزدا و بخشی از آفرینش پربرکت او بود که شادی و نیکبختی را برای تمام نوع بشر تضمین می‌کرد... شاه استوارسازنده طرح اهورامزدا برای حفظ نظم کامل جهانی بود که همه کس از آن سود می‌برد. در این طرح شاه و خداوند یکدیگر را تکمیل می‌کردند و هدف یگانه‌ای داشتند» (ص ۸۰). شهریار ایزدی (شهریور) که در *اوستا* از امشاسپندان است، الگوی مینوی شهریار زمینی برای شاه ایران محسوب می‌شد.

ب) «مفهوم دروغگویی با شورش علیه نظام پادشاهی و الهی پیوند دارد... احتمال دارد - گر چه مسلم نیست - که این واژه پارسی باستان [یعنی راستی] که در برگزیده مفهوم رفتار درست، و بنابر این پذیرش نظام شاهنشاهی است، در تقابل با دروغگویی قرار داشته و به معنای «راستی» (ارته) باشد.» (ص ۷-۸۵) و نیز «از بین بردن بی‌نظمی اخلاقی - سیاسی... برابر با احترام و ستایش «راستی» به معنای «نظم / حقیقت» [است]» (ص ۸۸).

این نکته از مهم‌ترین برداشت‌های درست نویسنده از مفهوم «راستی» در *اوستا* و تاریخ ایران باستان است که کم‌تر تاریخ‌نویسی - و نه لزوماً خاورشناسی - متوجه معنای عمیق و درست آن شده است. یوزف ویسهوفر، که از مراجع نویسنده محسوب می‌شود، در کتاب *ایران باستان* (به ترجمه همین قلم) به خطا «راستی» را فقط مفهومی

اخلاقی می داند که با عقیده داریوش یکم در سنگنبشته‌های بیستون و سنگ قبر خود تناقض دارد. من از یک سو در پانوشت همان کتاب این خطای داوری را متذکر شده‌ام^۱ و از سوی دیگر در کتاب خود بخش گسترده‌ای را به این مبحث اختصاص داده و نشان داده‌ام که «راستی» تنها مفهومی اخلاقی برای فرد ندارد و در عین حال به معنای سامان هستی (دین)، سامان اجتماعی (دولت) و اخلاق فردی است و حتی مفهوم «فرّ» به معنای «خویشکاری» با آن پیوند دارد.^۲

ج) نویسنده می نویسد: «شاه شهریاری با قدرت مطلقه بود که همه می بایست تابع قدرت و قانون او باشند. اما این بدان معنا نیست که او قدرت خود را به نحوی مستبدانه اعمال می کرد. او در مقام نگاهبان آفریده‌های اهورامزدا و به یاری او بر زمین فرمان می راند و ملزم به رعایت حدود و قوانین اخلاقی - سیاسی خداوندی بود» (ص ۸۹).

د) همچنین پس از نقل سنگنبشته‌های داریوش یکم و خشایارشا نویسنده می افزاید: «این واقعیت که متن‌های به جای مانده از هر دو شاه کلمه به کلمه با هم همسان هستند نشان‌دهنده این است که احساسات و اعتقاد و ایمان مردم به پادشاهی، متوجه مفهوم مطلق پادشاهی بوده است نه شخصیت یک شاه خاص... درونمایه اصلی این عبارات این است که خصوصیات شاهی دادگر را وصف کند» (ص ۸۹-۹۱).

۵. نویسنده در مورد این که آیا شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی

۱. یوزف ویسهوفر، ایران باستان، تهران، انتشارات ققنوس، سال ۱۳۷۷، ص ۵۱.
 ۲. مرتضی ثاقب‌فر، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، ۱۳۷۷، تهران، انتشارات معین و قطره، ص ۲۷۱ - ۲۴۳.

برده داری (به معنای مارکسیستی آن) در ایران وجود داشته است یا نه، علاقه و توجهی نشان نمی دهد. اما می نویسد: «مردمانی که کورتش [Kurtaş] نامیده می شدند در بایگانی های تخت جمشید بیش تر به صورت کارگر مطرح شده اند. گروه های مشابهی نیز در اسناد آرامی و بابلی نام برده شده اند. این که اینان دقیقاً چه کسانی بوده اند مورد بحث است. عقاید مختلفی وجود دارد که برخی این واژه را معادل برده، برخی معادل کارگر آزاد، و برخی دیگر دارای وابستگی معینی می دانند، و برخی دیگر شیوه ای برای بیان و تعریف نیروی کار در دسترسی برای استخدام می شمارند» (ص ۱۲۴). راست آن است که آن عده ای که به زور خواسته اند برای تطبیق اجباری واقعیت با ایدئولوژی خود آن ها را برده بنامند اکثراً نویسندگان شوروی سابق بوده اند (دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد و داندامایف روسی از مراجع نویسنده). اما برمبنای الواح به دست آمده از تخت جمشید و توصیف دقیق دستمزدهای نقدی و جنسی آن ها، حق با کسانی است که آن ها را کارگران آزاد می دانسته اند. در نظام بردگی، برده نه تنها مزد دریافت نمی کند بلکه جان و مال و ناموس او در اختیار ارباب است، بنابراین، و بنابه گواهی های متعدد دیگر که فرصت اشاره به آن ها در این جا نیست، نظام بردگی در ایران وجود نداشته است.

۶. نویسنده پس از آن که (در ص ۱۳۰) می نویسد: «اغلب مورخان حکومت شاهنشاهی ایران را ... نظامی آزادمنش توصیف کرده اند. ایرانیان به فرهنگ های محلی، رشد هنری، زبانی و مذهبی اجازه شکوفایی می دادند، مردم محلی می توانستند پس از پیروزی ایرانیان مقامات مهم را کماکان در دست خود داشته باشند و نظام کار و تولید

بدون ایرانیان به روند خود ادامه می‌داد»، ولی سپس اما و اگرهایی را مطرح می‌کند که خواننده نکتته‌سنج در خواهد یافت این‌ها نمی‌توانند ناقض بیانات درست بالا باشند.

از جمله مصادیق این تردیدهای نویسنده، استفاده از زبان آرامی، غیر از زبان محلی، در سراسر امپراتوری به عنوان «زبانی میانجی» یا بین‌المللی است. روشن است که این امر را نمی‌توان از تعصب ایرانیگری دانست بلکه برعکس چه بسا در خود ایران به زبان پارسی بوده است. بنابر این انگیزه‌ای برای آن جز به منظور اداره بهتر امپراتوری نمی‌توان بر شمرد؛ به ویژه که نویسنده خود اقرار دارد که استفاده از این زبان «بازتاب شالوده‌کاربرد دیوانسالاری ایران بود».

نویسنده در مورد آزادی مذهبی نیز می‌نویسد: «در زمینه مذهب نیز، شاهان ایران به آسانی اجازه ندادند که هر کس هر چیزی را که می‌خواهد پرستش کند. آن‌ها در مصر و بابل خود را حامیان فعال مذاهب محلی نشان دادند تا بتوانند تسلط خود بر ثروت معابد و حمایت و وفاداری خادمان آن‌ها را تضمین کنند. در مراکز کوچک‌تر نظیر اورشلیم و ماگنیزیا [مانیسا] امتیازاتی برای معابد قائل شدند، چون پذیرفته بودند که حمایت خدایان آن‌ها از ایرانیان تأمین شده است... برعکس، زیارتگاه‌ها و مکان‌های مقدس اقوام شورشی ممکن بود ویران شود همان‌طور که در مواردی نیز چنین شد» (ص ۲-۱۳۱). پس به اقرار نویسنده آزادی مذهبی برای اقوام تابعه وجود داشته است مگر آن‌که سر به شورش بر می‌داشته‌اند. و آیا می‌توان انتظار داشت که آن‌هم در جهان آن روزگار، برای شورشیان نیز آزادی مذهبی قائل بود و معابدشان را محترم داشت؟!

نویسنده همچنين می‌گوید: «اردشیر دوم تسدیس آیینی ناهید [آناهیتا] را در مراکز امپراتوری نصب کرده است.» ولی بی‌درنگ خود می‌افزاید: «احتمالاً هدف او تقویت انسجام جماعات پارسیانی بوده که در مناطق دوردست امپراتوری می‌زیسته‌اند، و استحکام و تقویت احساس هویت آن‌ها به عنوان نخبگان حکومت‌های محلی.» (ص ۱۳۲)

تأثیر هنر و آیین‌های درباری ایران در مناطق مفتوحه نیز امری طبیعی بود و چنان‌که می‌دانیم این تأثیر دو سویه بوده است. شیوه‌های محلی تولید نیز همانند گذشته ادامه یافتند و تسلط دولت مرکزی ایران بر منابع تولیدی نیز به منظور اداره امپراتوری امری طبیعی محسوب می‌شد.

کنترل شاه ایران بر نظام آبیاری نیز خاص مناطق مفتوحه نبود بلکه رسمی رایج در خود ایران بود که از طبیعت این سرزمین و لزوم اداره آبیاری از سوی دولت به علت هزینه سنگین و نیاز به نظام بخشیدن به نیروی انسانی از سوی دیوانسالاری نیرومند و گسترده‌ای سرچشمه می‌گرفت که در این زمینه مارکس و ویتفوگل به درازی و درستی سخن گفته‌اند.

در پایان شایان ذکر است که مترجم در کار خود از کتاب‌های تواریخ هرودوت ترجمه وحید مازندرانی، آناباسیس گزنفون ترجمه احمد بیرشک، و فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی تألیف و ترجمه رالف نورمن شارپ بهره‌جسته است.

اختصارات

<i>ABC</i>	A. K. Grayson <i>Assyrian and Babylonian Chronicles</i> (TCS 5) Locust Valley, NY 1975
<i>AnSt</i>	<i>Anatolian Studies</i>
<i>CAH</i>	<i>Cambridge Ancient History</i>
<i>CDAFI</i>	<i>Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran</i>
<i>CHI</i>	<i>Cambridge History of Iran</i>
D.S.	Diodorus Siculus <i>The Library of History</i>
<i>Enclr</i>	<i>Encyclopaedia Iranica</i> (ed. E. Yarshater) London, Boston 1985-
<i>FGrH</i>	F. Jacoby <i>Die Fragmente der Griechische Historiker</i> Berlin 1923-
MDP IX	V. Scheil <i>Textes élamites - anzanites, troisième série</i> (Mémoire de la Délégation en Perse IX) Paris 1907
MDP XI	V. Scheil <i>Texts élamites-anzanites, quatrième série</i> (Mémoire de la Délégation en Perse XI) Paris 1911
<i>OA</i>	<i>Oriens Antiquus</i>
<i>RLA</i>	<i>Reallexikon der Assyriologie</i> Berlin 1928-
<i>TUAT</i>	<i>Texte aus der Umwelt des Alten Testaments</i> (O. Kaiser et al. Hsg) Gütersloh 1982-
<i>ZA</i>	<i>Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete</i>

امپراتوری هخامنشی

(حدود ۵۵۰ - ۳۳۰ ق. م)

امپراتوری هخامنشی نخستین و بزرگ‌ترین امپراتوری یا شاهنشاهی ایران بود. پس از ایشان دودمان‌های پارسی (حدود ۱۴۰ ق. م - ۲۲۴ م) و ساسانی (۲۲۴ - ۶۵۱ م) بر این کشور فرمانروایی داشتند که معاصر امپراتوری روم و با آن در نبرد دائمی بودند و دولت‌های مهمی همچون هندوستان و چین نیز در همسایگی شرقی آن‌ها قرار داشتند. در دوره هخامنشی، بر خلاف دو سلسله بعدی، هیچ کشوری نمی‌توانست با قدرت این سلسله رقابت کند. نام سلسله هخامنشی از مؤسس یا سردودمان این سلسله به نام هخامنش گرفته شده است که دودمان پارسی او حدود دو قرن بر این امپراتوری فرمانروایی داشتند. تشکیل این سلسله از حدود سال ۵۵۰ ق. م با فتوحات بزرگ کوروش دوم یا کوروش کبیر (۵۵۹ - ۵۳۰ ق. م) و کمبوجیه دوم (۵۳۰ - ۵۲۲ ق. م) آغاز شد و بین سال‌های ۳۳۴ و ۳۲۳ ق. م با فتح ایران و سرزمین‌های زیر فرمانروایی هخامنشیان به دست اسکندر به پایان رسید. این شاهنشاهی بزرگ‌ترین امپراتوری جهان تا آن زمان بود و

قلمرو آن از هلسپون [داردانل] تا شمال هندوستان را در بر می‌گرفت. بیش‌تر دوره حکومت هخامنشیان کشور مصر را نیز شامل می‌شد و مرزهای آن به آسیای مرکزی تا قزاقستان امروزی می‌رسید.

الف) منابع

منابع مطالعه امپراتوری ایران مشکلات خاصی دارند که چندان از پراکندگی آن‌ها ناشی نمی‌شود، بلکه بیش‌تر معلول گوناگونی فوق‌العاده آن‌ها به زبان‌ها و شکل‌های مختلف است. پیش از کاوش‌ها و حفاری‌های سده گذشته و رمزگشایی خطوط خاورمیانه باستانی، امپراتوری هخامنشی را بیش‌تر از طریق نوشته‌های باستانی به‌ویژه کتاب تواریخ هرودوت که در قرن پنجم پیش از میلاد نوشته شده است می‌شناختند. هدف اصلی هرودوت در این کتاب ستایش پیروزی‌های یونانیان بر ایرانیان میان سال‌های ۴۹۰ و ۴۷۸ ق.م بود، بنابراین، ارزش اطلاعاتی کتاب از دیدگاه وقایع‌نگاری تاریخی به دوره آغازین این امپراتوری محدود می‌شود. گرچه کتاب هرودوت از لحاظ گستردگی نواحی مورد بحث و جنبه‌های گوناگون امپراتوری بی‌همتاست، علاقه و توجه او در بحث در باره جزئیات بیش‌تر به مرزهای شمال غربی امپراتوری محدود می‌شود (Drews 1973; Briant 1990: 43-96). نویسندگان دوران باستان پس از هرودوت - غیر از مورخان اسکندر، مانند کتزیاس و گزنفون (آغاز قرن چهارم ق.م) - نیز از لحاظ جغرافیای سیاسی دچار همین محدودیت‌ها هستند. گرچه در مورد کتزیاس باید گفت که این محدودیت بیش‌تر در نقل قول‌هایی که از او در کتاب‌های دیگران

صورت گرفته به چشم می خورد تا نوشته های اصلی اش که اکنون مفقود شده اند. البته اثر نیمه فلسفی شگفت انگیز گزنفون به نام پرورش کوروش^۱ از این قاعده مستثناست. اما لحن موعظه گرانه کتاب، سبک داستانی و هدف آن که قصد دارد بنیانگذار شاهنشاهی ایران را فرمانروایی آرمانی نشان دهد که گویی جانشینان بعدی اش از میراث وی منحرف شده اند، حاکی از آن است که واقعیت های تاریخی تابع هدف بزرگ تری قرار گرفته اند، طوری که جدا کردن واقعیت از افسانه دشوار می نماید (Enclr Vol. 6: 512 - 514). ثروت و قدرت پادشاهان ایران نویسندگان یونان را مسحور ساخته بود و آنان در واکنش به این عظمت و جلال به نقل داستان هایی از دسیسه های درباری و انحطاط اخلاقی ناشی از نازپروردگی و رفاه و تجمل بی پایان می پرداختند. این داستان ها که شاهان ایران را به صورت شخصیت هایی ضعیف و اسیر توطئه های زنان قدرتمند و خواجهگان شرور ترسیم کرده اند در واقع روایت و بازتابی از هنجارهای اجتماعی و سیاسی خود یونان هستند که در ذهن ما اروپاییان رسوخ کرده است: تصویر شهریاران بزدل و زن صفت ایران که طی قرن ها با نیرومندی بر ما نفوذ و گاه سلطه داشته اند و شاهنشاهی ایران را در تضاد با شجاعت و مردانگی «غربی»، قدرت «دیگری» به چشم خاورشناسان اروپایی نمایانده اند (Said 1978; Sancisi-Weerdenburg 1983a; 1987b; Hall 1989; 1993). ولی ما در هنگام مطالعه تاریخ شاهنشاهی ایران باید این حقیقت را در نظر بگیریم که برداشت عامیانه و فراگیری که در مورد نظام سیاسی این شاهنشاهی

در ذهنمان شکل گرفته است، از اساس ناقص و مبتنی بر خطاست
(Sancisi - Weerdenburg 1987a)

جدول ۱: شاهان ایران

حدود ۶۵۰ - ۶۲۰	تئیس پس (اهل انشان)
حدود ۶۲۰ - ۵۹۰	کوروش یکم (پسر او)
حدود ۵۹۰ - ۵۵۹	کمبوجیه یکم (پسر او)
۵۳۰ - ۵۵۹	کوروش بزرگ یا کوروش دوم (پسر او)
۵۳۰ - ۵۲۲	کمبوجیه دوم (پسر او)
۵۲۲	بردیا (اسمردیس) (برادر کمبوجیه)
	داریوش یکم (پسر هیستاسپ، نوۀ آرشام، نوادۀ هخامنش)
۴۸۶ - ۵۵۲	خشیارشا (پسر او)
۴۶۵ - ۴۸۶	اردشیر یکم (پسر او)
۴۲۳ / ۴۲۴ - ۴۶۵	داریوش دوم (پسر او)
۴۰۵ - ۴۲۳	اردشیر دوم (پسر او)
۳۵۹ - ۴۰۵	اردشیر سوم (پسر او)
۳۳۸ - ۳۵۹	اردشیر چهارم (پسر او)
۳۳۶ - ۳۳۸	اردشیر چهارم (آرسس، پسر)
۳۳۰ - ۳۳۶	داریوش سوم (پسر عموی دوم)
۳۲۳ - ۳۳۰	اسکندر مقدونی

کتاب عهد عتیق دو چهره متفاوت از شاهان ایران برای ما به ارث
گذاشته است. این شاهان در کتاب‌های عزرا و نحمیا مرمت‌کنندگان
معبد اورشلیم و حامیان فعال کیش یهوه معرفی شده‌اند، گرچه

اشکالات تاریخی فراوانی بر این متون وارد است (Grabbe 1992) ولی تصویری که از شاهان ایران ارائه شده تصویری مثبت است چون شاهان پارس همعصر با «معبد دوم» بوده و فرمان بازگشت تبعیدیان یهودی را از بابل صادر کرده‌اند. اما در کتاب *استرکه* تقریباً بی‌گمان در دوره هلنیستی یا یونان‌مآبی (قرن دوم؛ Bickerman 1967) نوشته شده است، تصویر زندگی درباری ایران مشابه آن چیزی است که در نوشته‌های یونانی دیده می‌شود (Momigliano 1977).

ایرانیان دوره هخامنشی به شکل آغازین زبان پارسی جدیدی به نام «پارسی باستان» سخن می‌گفتند که از خانواده زبان‌های هند و اروپایی است. متون نوشته شده به زبان پارسی باستان به خط میخی شکلی هستند که به کلی با خط میخی اکدی فرق دارد. این خط در آغاز قرن نوزدهم شناسایی و رمزگشایی شد. پیشرفت بزرگ در این زمینه مرهون کوشش‌های هنری راولینسون است که توانست با دشواری زیاد سنگنبشته بسیار طولانی‌ای را که بر تخته سنگ عظیم و بلندی بر جاده اصلی اکباتان (همدان امروزی) در بیستون حک شده است (شکل ۱) بخواند. این سنگنبشته پارسی باستان متنی همراه با نقش برجسته است و به داریوش یکم تعلق دارد و شرح جزئیات حوادث مربوط به جلوس او بر تخت پادشاهی را در اختیار ما قرار می‌دهد. البته کتیبه بیستون یک استثناست: مطالب نوشته شده به زبان پارسی باستان عمده‌تاً به سنگنبشته‌های یادمانی محدود می‌شوند و بیش‌تر به قدرت تغییرناپذیر شاهنشاهی ایران اشاره دارند و بنابراین، در باره امپراتوری هخامنشی که پژوهندگان اصولاً امیدوار به شناسایی آن از این طریق هستند اطلاعات اندکی در اختیار

شکل ۱. نقش برجسته بیستون (Per: پارسی باستان؛ Bab: اکدی؛ Sus: عیلامی)

می‌گذارند؛ رویدادهای سیاسی، تغییرات تاریخی و ساختارهای اداری (به استثنای بیستون) در آن‌ها گزارش نشده‌اند (در مورد متون نک. 4 *CDAFI*; Gharib 1968; Kent 1953). این محدودیت متون پارسی باستان با این واقعیت ارتباط دارد که خط پارسی باستان احتمالاً اختراعی بوده که به فرمان خانواده سلطنتی صورت گرفته (Herrenschmidt 1990) و هدف از آن این بوده است که بیننده را تحت تأثیر قرار دهد و خط یگانه‌ای برای زبان پارسی فراهم شود که جلوه‌ای از شاهنشاهی ایران باشد، ولی این خط در خارج از عرصه رسمی کاربردی نداشته است. همه کتیبه‌ها بر ساختمان‌ها و صخره‌ها (به استثنای سنگ‌نبشته خشایارشا که مشرف بر دریاچه وان در شرق

ترکیه است)، یا اشیای قابل حمل کوچک و احتمالاً متعلق به دربار (ظروف سنگی، ظروف فلزی و مهرها) نقش شده‌اند. یکی دیگر از جنبه‌های جالب سنگنبشته‌های پارسی باستان این است که آن‌ها همیشه با روایاتی از سایر زبان‌ها - معمولاً عیلامی و اکدی بابلی (و گاه هیروگلیف‌های مصری) - همراه هستند.

برای روشن کردن جنبه‌های اساسی اجتماعی - اقتصادی باید از منابع دیگر - اسناد بابلی، مصری، آرامی و عیلامی - نیز استفاده کنیم. متون آرامی در این بین اهمیت ویژه‌ای دارند. تا پیش از فتوحات ایرانیان به میزان گسترده‌ای در خاورمیانه به این زبان سخن می‌گفتند، و شاید به همین دلیل بود که فاتحان جدید آن را به عنوان مهم‌ترین زبان اداری امپراتوری پذیرفتند. مدارکی در مورد استفاده از زبان آرامی در تخت جمشید، بابل، مصر، سواحل شرقی مدیترانه و آسیای صغیر در اختیار داریم (CHI II ch.15). این واقعیت که زبان آرامی در دوره یونانی‌مآبی در ایالات شرقی امپراتوری هخامنشی مورد استفاده قرار می‌گرفته (Schlumberger et al. 1958) و بعدها پارتیان نیز از خط آرامی برای نوشتن زبان‌های ایرانی میانه استفاده می‌کرده‌اند نشان می‌دهد که دستگاه دیوانسالاری هخامنشی زبان آرامی را در تمامی طول و عرض سرزمین‌های امپراتوری به کار می‌برده است (Naveh 1982 [OH]).

مهم‌ترین متونی که در رسیدن به دیدگاهی دقیق در مورد شیوه کار امپراتوری هخامنشی نقش اساسی دارند، دو گروه از متون عیلامی به دست آمده از تخت جمشید هستند. گروه نخست به سال‌های ۴۹۲ و ۴۵۸ یعنی اواخر سلطنت داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ ق. م) و

سال‌های آغازین پادشاهی اردشیر یکم (۴۶۵ - ۴۲۴ / ۴۲۳ ق. م) تعلق دارد و مربوط به پرداخت نقره به بیش از یکصد کارگر به جای جیره منظم آن‌هاست (Cameron 1948). این کتیبه‌ها را در ساختمانی در صفه کاخ یافتند که به عنوان گنجینه یا خزانه شناخته می‌شد و از این رو به «متون گنجینه‌ای» معروف شده‌اند. گروه دیگری تعدادشان بسیار بیش‌تر از گروه نخست است در نزدیکی استحکامات شمال غربی تخت جمشید پیدا شده است. این «متون استحکاماتی» حاوی مجوزهایی برای انواع جیره‌های غذایی کارگران (زنان، مردان و کودکان)، کارکنان قربانگاه‌ها و اشراف بلندمرتبه پارسی - حتی یکی از ملکه‌های داریوش به نام آرتیستون - است. تاریخ آن‌ها به دوره ۵۰۹ - ۴۹۴ ق. م تعلق دارد. این اسناد برای پی بردن به نظام کاری، تولیدات کشاورزی، زمین‌داری، جمعیت‌شناسی، رژیم غذایی، نحوه اسکان در منطقه فارس، و سازماندهی و تدارک سفر در امپراتوری هخامنشی بسیار غنی و مفیدند (Hallock 1971 (نیز *CHI II ch. 11*)؛ Lewis 1977; 1990; Hinz 1971) تا کنون حدود ۲۲۰۰ متن از این مجموعه معتبر به چاپ رسیده است (Hallock 1969; 1978)؛ نسخه‌های حدود دو هزار متن دیگر هم وجود دارد و تعداد بسیار زیادی از متون و قطعه‌ها (موجود در مؤسسه شرقی شیکاگو) که هنوز تحت مطالعه قرار دارند نیز در دست انتشارند. متون «گنجینه‌ای» و «استحکاماتی» بخشی از نظام مالی و اداری دربار هخامنشی را منعکس می‌سازند و این‌که چرا شامل دوره‌های بعد نمی‌شوند به درستی روشن نیست. شاید علت این بوده که مکاتبات اداره خزانه‌داری یا دارایی به خط آرامی تغییر کرده و متون را روی مواد

فاسد شدنی ثبت می‌کرده‌اند و از این رو اسناد بعدی محفوظ نمانده‌اند.

بایگانی مهم دیگر اسناد (مکتوب به زبان اکدی) به نیپور در بابل تعلق دارد و تاریخ آن مربوط به نیمه دوم قرن پنجم پیش از میلاد است. این اسناد، معاملات شرکت تجارتي بزرگ بابلی ای به نام خانواده موراشو را منعکس می‌سازند که اجاره و اداره اقطاعات نظامی به سربازان و معاملات املاک متعلق به اعضای خانواده سلطنتی و کارکنان بلندپایه دربار را به عهده داشت و به معاملات بازرگانی نیز می‌پرداخت. از طریق این اسناد می‌توان به بعضی جنبه‌های اساسی و حیاتی عملکرد امپراتوری هخامنشی که در سراسر قلمرو این امپراتوری نیز بازتاب می‌یافت پی برد (Cardascia 1989; Stolper 1985; Van Driel 1989). متون آرامی به دست آمده از مصر نیز تقریباً معاصر با اسناد موراشو هستند (Grelot 1972). این متون از سه محل متفاوت به دست آمده‌اند: یکی از آن‌ها مجموعه‌ای عظیم و پراکنده از پاپيروس‌ها و بقایای ظروف سفالی است (که اکنون در موزه‌های جهان پراکنده‌اند) و به جماعت کوچک سربازان یهودی و خانواده‌های ایشان تعلق دارد که در پادگان مرزی هخامنشی در جزیره الفاتین (آسوان) خدمت می‌کردند. در این متون بعضی رویدادهای فردی خانوادگی و نیز زندگی مذهبی سربازان یهودی و روابط آن‌ها با مقامات ایرانی با روشنی بسیار بیان شده‌اند (Porten 1968). گروه کوچک‌تر دیگر که از هر موبولیس یا اشمونیه به دست آمده‌اند عبارتند از نامه‌های سربازان به خانواده‌هایشان در جنوب (Bresciani and Kamil 1966). قطعه‌هایی از یک بایگانی

دیوانسالاری ایران در سقره در نزدیکی ممفیس پیدا شده است که حدود ۲۰۲ قطعه از متون آن به زبان آرامی (چاپ شده توسط Segal 1983) است ولی بیش تر آن‌ها که هنوز هم چاپ نشده‌اند به مصری رایج در آن زمان هستند. متأسفانه این متون در طول زمان خسارت فراوان دیده‌اند، با این حال اطلاعات مهمی در باره زمامداری در مصر در اختیار می‌گذارند. مهم‌ترین آن‌ها کیسه‌ای محتوی مجموعه‌ای از نامه‌های مهر شده است که بر روی چرم نوشته شده‌اند؛ متأسفانه این نامه‌ها از بازار عتیقه‌فروشان به دست آمده‌اند و کاشف آن‌ها دقیقاً مشخص نیست. اسناد حفظ شده (اکنون در کتابخانه بادلیان آکسفورد) که حاوی مکاتبات میان آرشام، مصر، و ساتراپ شناخت جزئیات [شهربان یا استاندار] مابشر املاک اوست، ساختار املاک اجاره‌ای بزرگ را امکانپذیر می‌سازد (Driver 1957/1965). البته این‌ها فقط مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اسناد هستند و مجموعه‌های کوچک‌تر (نظیر پاپیروس‌های آرامی متعلق به سامریه، Cross 1963; the bullae from Daskyleion, Kaptan - Bayburtluoğlu 1990; Gropp 1986) و یافته‌های پراکنده‌تر به گستردگی اسناد کمک می‌کنند.

باستان‌شناسان همهٔ مناطق امپراتوری هخامنشی را کاوش نکرده‌اند. مکان‌های عمدهٔ حفاری و مطالعه شده در مورد دورهٔ هخامنشی مراکز بزرگ سلطنتی این سلسله در ایران هستند؛ همچون پاسارگاد (Stronach 1978)، تخت جمشید (Schmidt 1953-7; Tilia 1972-8)، شوش (Boucharlat 1990) و گورهای سنگی (در نقش رستم و تخت جمشید). اما اخیراً به مکان‌هایی که مدت طولانی

تحت تسلط هخامنشیان قرار داشته‌اند مانند سارد در لیدی (Mierse 1983) و مستعمرات هخامنشی در سواحل شرقی مدیترانه (Moorey 1980; Stern 1982; *Transeupbratene* vols Iff و آسیای مرکزی (CAH IV, ch.3c; Briant 1984 a) توجه بیش‌تری شده است. بسیاری از مکان‌هایی که به عنوان مراکز مهم دوره هخامنشی شهرت دارند اکنون به وسیله شهرهای مدرن و وسیع پوشیده شده‌اند و این امر، حفاری را بسیار دشوار می‌سازد. این نکته در مورد آرابلا (اریبل امروزی) در شمال عراق، دمشق و همدان (اکباتان باستانی) مصداق دارد. تعدادی آثار تاریخی ایرانی در غرب ترکیه کشف شده که حاکی از حضور ایرانیان یا مقامات محلی تحت نفوذ دربار پارس در آن‌جاست (به‌طور کلی نک. CAH IV, ch 3e؛ و نیز; Jacobs. 1987; Noll 1992; Calmeyer 1992). اسناد به دست آمده از غرب آسیای صغیر و فنیقیه به‌ویژه نمایانگر تعامل فرهنگی غنی و عظیمی است که در قلمرو امپراتوری هخامنشی وجود داشته است؛ به‌خصوص تأثیر عمیق هنر یونانی که از زمان امپراتوری ایران آغاز می‌شود چشمگیر است (Root 1991).

کوتاه سخن آن‌که اسناد و مدارک زیادی برای شناخت بیش‌تر شاهنشاهی ایران وجود دارد اما استفاده از آن‌ها همیشه آسان نیست. ما برای بازسازی تاریخ سیاسی ایران (پس از دهه‌های نخست) وابستگی زیادی به مورخان یونانی داریم که معمولاً علایق آن‌ها به شمال غربی محدود می‌شده و از جهتی نیز بیگانه و دشمن ایرانیان محسوب می‌شده‌اند؛ بنابراین این تصویری که ارائه می‌دهند تحریف شده و ناقص و نادرست است. اسناد اداری فراوانی از فارس، بابل

و مصر در دسترس است، اما این اسناد از لحاظ تاریخی به قرن پنجم ق. م محدود می‌شوند؛ از قرن چهارم ق. م، یعنی پیش از حمله اسکندر، اسناد بسیار اندکی در دست است. مناطق شرقی امپراتوری بسیار کم شناخته شده‌اند؛ و اسناد باستان‌شناسی نیز که یگانه منابع ما به شمار می‌روند در تفسیرشان اختلاف نظر زیادی وجود دارد (Briant 1984a).

ب) پارسیان و مادها

پارسیان چه کسانی بودند؟ سرزمین پارس تقریباً با استان امروزی فارس در ایران جدید مطابقت دارد که در انتهای جنوب شرقی رشته کوه‌های زاگرس واقع شده است. پارسیان بزرگ‌ترین گروه مردم این منطقه محسوب می‌شوند و زبان آن‌ها یکی از زبان‌های ایرانی است. مردمی که به این زبان سخن می‌گویند فقط در ایران امروزی اقامت ندارند بلکه در افغانستان و بخش‌هایی از آسیای مرکزی نیز به سر می‌برند. زبان ایرانی پیوندهای نزدیکی نیز با زبان سانسکریت دارد که زبان باستانی هندوستان است. زبان ایرانی به «گوش‌های» متعددی تقسیم می‌شود: مثلاً زبان باستانی *اوستا*، کتاب مقدس زرتشتیان (مذهب پیش از اسلام در ایران؛ 1984؛ Boyce 1975) معرّف شکل شرقی زبان ایرانی مشهور به «اوستایی» است و زبان فارسی گوش غربی زبان ایرانی محسوب می‌شود که منسوب به پارس در قلب امپراتوری بوده است. آغازین‌ترین شکل زبان پارسی امروزی که (از طریق سنگنبشته‌های هخامنشی) می‌شناسیم، زبان پارسی باستان است.

پیشینه امپراتوری پارسی آکنده از مسائل و فرضیه‌های ناسازگار است. اکنون بیش‌تر محققان و دانشمندان نظریه کایلر یانگ (CAH IV 4 ch.1) را پذیرفته‌اند که ایرانیان در آغاز رمه‌دارانی بوده‌اند که در طول دوره‌ای طولانی از آسیای مرکزی به ایران کوچ کرده‌اند. بعضی از گروه‌های ایشان احتمالاً با امیرنشینان کوچک و جماعات بومی زاگرس و فارس درهم آمیخته‌اند و در محل نخست (زاگرس) مادها و در دومی (فارس) پارسیان را تشکیل داده‌اند. در همین جاست که منابع آشوری سده‌های نهم تا هفتم پیش از میلاد به وجود مادها و فارس‌ها اشاره می‌کنند. مادها که در منطقه کرمانشاه - همدان اقامت داشته‌اند در متون آشوری گروه سرشناس‌تری محسوب می‌شوند و علت آن تماس و حملات مکرر آشوریان به ناحیه زاگرس است.

تا پیش از هزاره نخست پیش از میلاد، به فارس‌ها به عنوان جمعیتی ممتاز و متمایز در خاور نزدیک اشاره‌ای نشده است و ما تا پیش از قرن هفتم روایت مستندی در باره آن‌ها یا پیشرفت دولت ایشان در فارس امروزی نشنیده‌ایم. فارس در یکی از دوران آغازین خود جزئی از قلمرو پادشاهی عیلام بود؛ شهر عیلامی مهم ایشان در فارس قرار داشت. این شهر در سده دوازدهم پیش از میلاد رو به افول گذاشت و چنین می‌نماید که بین حدود سال هزار تا سده هفتم پیش از میلاد این شهر عملاً خالی از سکنه بوده است. با این حال، در جریان قرن هفتم پیش از میلاد تغییر چشمگیری پیش می‌آید و محل‌های اسکان متعددی در آن پدیدار می‌شود. چگونه می‌توان به علت این امر پی برد؟ در رویکردی که اخیراً نسبت به این مسئله صورت گرفته است (Miroschedji 1985; Carter 1994) چنین

استدلال شده که طی سده‌های یازدهم و دهم پیش از میلاد عیلامی‌ها از نظر سیاسی در موضع بسیارضعیفی قرار گرفته بودند، گله‌داران ایرانی به فارس کوچ کردند و با عیلامیان بومی در آمیختند. البته این مهاجرت، یکباره و به صورت انبوه و دسته‌جمعی صورت نگرفت بلکه فرایندی تدریجی بود که از سوی گروه‌های پراکنده انجام گرفت و ناتوانی سیاسی عیلام نیز آن را تسهیل کرد. این منطقه همچنان تا وقتی که شاهان عیلامی قادر به حفظ آن بودند زیر نفوذ ایشان قرار داشت، و مسلماً عیلامیان از حدود سال ۸۰۰ تا ۶۴۶ ق.م یعنی وقتی آشور بانیپال حمله شدیدی به عیلام و خوزستان کرد، آن‌جا را بخشی از قلمرو پادشاهی خود می‌دانستند تا آن‌که در آن سال حمله آشور بانیپال اساس حکومت عیلام را اساساً متزلزل ساخت. در این زمان (اگر نگویم زودتر) عیلام کنترل خود را بر فارس از دست داد. دیگر این سرزمین جدا شده، شاید تا حدی به عنوان پاسخی در مقابل تهدید آشور، خود را واحد سیاسی مستقلی می‌دانست که تحت فرمانروایی خانواده‌ای پارسی قرار گرفته است. حرکت مشخصی که در آن زمان به سوی یکجانشینی صورت گرفت و در آثار باستان‌شناسی نیز منعکس شده است، ممکن است مستقیماً با پیدایش پارس به عنوان دولتی مستقل در اواخر سده هفتم پیش از میلاد ارتباط داشته باشد. جالب توجه آن است که نام دیگر دولت آغازین پارس که شاید بیش از هر نام دیگری بر آن اطلاق می‌شده، «انسان» است؛ قدیمی‌ترین مدرک باقی مانده از عناوین شاهان پارس، یعنی «منشور کوروش» که از بابل به دست آمده است، کوروش کبیر و تمام پیشینیان او (کمبوجیه یکم، کوروش یکم، تئیس پس) را «شاهان

انشان» می خواند. به علاوه مُهری که بر لوحه‌های متعددی در تخت جمشید حک شده است به «کوروش، شاه انشان، پسر تئیس پس» یعنی پدر بزرگ کوروش کبیر تعلق دارد (Seal 93; Hallock 1977: 127). این امر حاکی از آن است که شاهان اولیه پارس گرچه ایرانی بودند، اما خود را احیاگر یا ادامه‌دهنده پادشاهی محلی عیلامی می دانستند. از آن‌جا که آنان صدها سال در همزیستی نزدیک با عیلامیان فارس زیسته بودند، این احتمال وجود دارد که تا مدت‌ها خود را چندان متمایز از آن‌ها نمی دانسته‌اند (Amiet 1992).

مادها، خویشاوند نزدیک پارسیان، در مناطق شمالی‌تر و حوالی همدان امروزی (اکباتان باستانی) استقرار داشتند. در مدارک مربوط به بین‌النهرین که به سده‌های هشتم تا اوایل ششم پیش از میلاد تعلق دارند نام مادها برجسته‌تر از پارسیان به چشم می‌خورد. در گزارش‌های آشوریان از لشکرکشی‌هایشان به منطقه زاگرس نیز بارها به ایشان اشاره می‌شود. در این منطقه مردمان بی‌شماری ساکن بودند که همگی آن‌ها در فقر به سر نمی‌بردند و گروه‌های چادرنشین نبودند؛ شهرهایی ثروتمند (مثلاً حسنلو) با ساختمان‌های عمومی آراسته در این منطقه شکوفا شدند که اسناد فرهنگی به دست آمده از آن‌ها حکایت از تماسشان با آشوریان دارد، این شهرها نقش مهمی در توسعه تجارت ایفا کردند (Dyson 1965). آشوریان نام مادها را به عنوان یکی از گروه‌های جمعیتی در کنار ماننایی‌ها، آلابریان‌ها و الی پئان‌ها فهرست کرده‌اند. جمعیت منطقه زاگرس در واقع ملغمه‌ای از نژادهای گوناگون بود که این را می‌توان از نام‌های به جا مانده از اشخاص نتیجه گرفت. در همه موارد آشوریان می‌گویند که تماس

گروه‌های گوناگون از طریق فرمانروایان متعدد شهرهای مختلف انجام گرفته است. در نیمه دوم قرن هشتم فعالیت آشور در این ناحیه به عنوان پاسخی به توسعه طلبی شرقی اورارتو تشدید شد. شاهان آشور شروع به نفوذ بیش‌تر و عمیق‌تر از گذشته به درون رشته‌کوه‌های بزرگ کردند. به خصوص در امتداد جاده خراسان بزرگ پیش رفتند که سرزمین پست بین‌النهرین را مستقیماً به فلات ایران مرتبط می‌ساخت. شهر اکباتان در غرب ایران موضع کنترل‌کننده‌ای بر این جاده داشت. شاهان آشور در روایات خود از این کوشش توسعه طلبانه از مادها به عنوان قومی نام می‌برند که بعضی از آن‌ها به اندازه کافی نزدیک به قلمرو تحت حکومت آشوریان بودند؛ و دیگران که در ناحیه کوه الوند در غرب اکباتان^۱ با آنان می‌جنگیدند قرار بود مجبور به پذیرش حاکمیت و اقتدار آشور شوند، اما رسماً به امپراتوری آشور منضم نشدند. شاهان آشور این دو گروه مادها را (در داخل و خارج امپراتوری) از یکدیگر متمایز کردند و گروه دوم را «مادهای دوردست» نامیدند؛ اما همه ماده‌ها زیر فرمانروایی شاهان کوچک قرار داشتند. آشوریان با بعضی از «مادهای دوردست» پیوندهایی برقرار کردند اما در گزارش‌های آنان در سده هفتم پیش از میلاد هیچ اشاره‌ای به دولتی بزرگ و متحد نمی‌شود که به وسیله ماده‌ها تشکیل شده باشد. با این حال، در پایان همین سده، یکی از پادشاهان ماد به نام کیاکسار (هوخستره) توانست نیروی قابل توجهی بسیج کند و گاه با کمک و گاه بدون کمک بابلیان به تاراج شهرهای

۱. کوه الوند در جنوب اکباتان یا همدان کنونی قرار دارد - م.